

زنان مشهور

ترجمه و اقتباس دکتر معینیان

شارلوت کورده - قاتل مارا

مقدمه - این مقاله سرگذشت ده روز آخر عمر دختری است که در عین زیبایی و طراوت جوانی صاحب هوشی سرشار و عزمی راسخ و اراده قوی و اعصابی پولادین و قلبی مطمئن است. خونسردی و تسلط بر نفس و استواری و راز داری و پافشاری او در پیش برد و اجرای نقشه خویش واقعاً شگفت‌انگیز است، با نهایت زیرکی در کار خود می‌اندیشد و جوانب کار را با احتیاطی هر چه تمامتر می‌سنجد و تصمیم می‌گیرد در آن دوره وحشت انقلاب فرانسه که با اندک بدگمانی و ادنی اتهام، سرهای سرکشان چون خوشه‌های خشک و رسیده گندم بیای ساقه‌ها میریزد او نه ترس دارد و نه دلهره، از لحظه‌ای که بکشتن خطرناکترین مرد انقلاب که در عین حال با نفوذترین آنان در میان توده مردم است کمر می‌بندد در همه حال و همه وقت خونسردی و آرامش خویش را حفظ میکند. چه در دادگاه انقلابی و چه در زندان و چه در میدان اعدام، نه اظهار عجز میکند و نه ضعف و انکسار بخود راه میدهد. نه در وقتی که کارد را تا دسته در سینه مارا کاشت دستش لرزید و نه هنگامیکه گردنش زیر ساطور گیوتین رفت قلبش طپید زیرا در همان دم واپسین باسخنان طنزآمیز سر بر سر جلاد میگذاشت. و قتیکه رئیس دادگاه پرسید آیا برای دفاع از خود وکیل انتخاب کرده‌اید؟! گفت یکی از دوستانم را باین سمت برگزیده‌ام ولی خیال نمیکنم او جرأت دفاع مرا داشته باشد، وانگهی این واقعه نیازمند دفاع و محاکمه نیست زیرا تمام این تشریفات در یک جمله خلاصه میشود که: (من مارا، را کشته‌ام) و یک حقیقت هم بیشتر وجود ندارد و آن اینکه: (مارا مرده است)

مارا و قتل عام سپتامبر - در ماه سپتامبر ۱۷۹۲ بعلل وجهاتی که در تاریخ انقلاب فرانسه به تفصیل ذکر شده کشتار قطعی در پاریس راه افتاد که در اندک مدتی بیش از هزار و دوست تن اعدام شدند که محرک اصلی آن مرد انقلابی معروف ژان پل مارا بود. در اثر این

۱ - ژان پل مارا انقلابی شهیر در سال ۱۷۴۴ در شهر نوشاتل سوئیس متولد شد و در اثر مطالعات زیاد، اطلاعات فراوانی مخصوصاً در علم فیزیک کسب کرد و در این علم با نیوتون معروف کوس هم‌سری بلکه برتری میزد قبل از انقلاب بسمت طبیب در فوج گارد محافظ کنتد داراتوا برادر لوئی ۱۶ خدمت میکرد هنگام انقلاب با شور و شوق آمیخته با خشم و کین فراوان با انقلابیون پیوست و با کمک روزنامه خود بنام (دوست‌ملت) که در آن مقالات هیجان‌انگیز و تحریک‌آمیز مینوشت بزودی نفوذ خارق‌العاده در طبقات عوام و توده مردم پیدا کرد و از شهر پاریس بنمایندگی مجلس کنوانسیون انتخاب شد و با تمام نیرو بر ضد فرقه ژیراندن که او را بیای میز محکمه انقلابی کشیده بودند و در محکومیت وی پافشاری میکردند پیا خاست و بیاری دوست و هم‌مسلك خود رو بس پیر مصرانه بانهدام این فرقه و نابودی اعضای آن کمر بست و سرانجام نیز به تحریک سران فرقه که از ترس انتقام مارا متواری شده بودند بدست یکی از سران متواری آن فرقه یعنی شارلوت کورده کشته شد.

قتل عام که بزودی دنباله آن بولایات هم کشیده شد فرقه سیاسی ژیرندن یکی از احزاب معتدل و در عین حال پر قدرت آن روز فرانسه بر ضد این کشتار شنیع قیام کرد و تنبیه و محازات اصل شرارت و خمیرمایه فساد یعنی مارا، را از مجلس کنوانسیون خواست و او را با اتهام برادر کشی و افروختن آتش جنگ داخلی پپای میز محکمه انقلابی کشید ولی مارا با سحر بیان، خود را از این اتهام مبرا ساخت و مردم او را با احترام و افتخار بر سر دست بمجلس برگرداندند، از این تاریخ مارا که قدرت و نفوذش در میان مردم و نمایندگان مجلس چند برابر شده بود با همدستی دوست هم‌زمنش ماکزیمیلین روسییرا، بقطع رشته حیات اعضای فرقه ژیرندن مصمم شد و با فشاری که بمجلس کنوانسیون وارد آورد توانست فرمان اتهام نمایندگان این حزب را از مجلس بگیرد و آنان را پپای محاکمه بکشد، محاکمه‌ای که نتیجه آن جز مرگ نبود. اما این عده از نمایندگان که از عاقبت شوم چنان محاکمه‌ای هراسان بودند، موفق شدند که قبل از دستگیری از پاریس بگریزند و براهنمائی یکی از همکاران خود به شهرکان پناه جویند، شهری که محل اجتماع مخالفان و دشمنان مارا بود. هجده تن نماینده که باین شهر آمده بودند در اندک مدتی توانستند مردم را بر ضد مارا و یارانش بشورانند و حتی تصمیم گرفتند که از فرستادن آذوقه پپای تخت جلوگیری نمایند و پس از گردآوری سپاهیان داوطلب به پاریس حمله کنند و همه میدانستند که مبارزه میان مارا و دشمنانش یک نبرد مرگ و زندگی است. اتفاقاً در چند قدمی محل سکونت و اجتماع نمایندگان فراری یا تبعیدی دختر جوان و زیبایی دریک خانه قدیمی نزد عمه پیر خود زندگی میکرد که هر روزه این نمایندگان یاغی را که در نظرش چون قهرمانان نجات وطن جلوه گر بودند با آن لباسهای الوان و آرایش‌های مخصوص از پنجره خانه مسکونی تماشا میکرد. نام این دختر ماری آن، شارلوت کورده از اعقاب کورنی شاعر بزرگ فرانسه است که بسال ۱۷۶۷ در شامپو یکی از ایالات فرانسه با برصه وجود گذاشت. پدرش از نجیب زادگان ده نشین بود و چون شارلوت در کودکی مادرش را از دست داد، پدر او را تحت حمایت خود گرفت و به تعلیم و تربیت وی همت گماشت. شارلوت بیشتر اوقات خود را بخواندن کتب بخصوص کتابهای فلسفی و ادبی میگذراند، وی طبیعتاً دختری بود فریفته حوادث و مجذوب ماجراها، از خواندن یا شنیدن خبرهای شگفت‌انگیز یا ترسناک بهیجان می‌آمد و در عین حال بقول خودش همواره خواب یک حکومت جمهوری میدید. البته جمهوری افلاطونی با مدنیة فاضله آن که همه در کمال صلح و سفارندگی گفتند. در سال ۱۷۹۳ که از آن سخن می‌رود بیست و پنج سال از سن شارلوت گذشته، اکنون دختری است در کمال زیبایی ورشد فکری که به فرقه ژیرندون و مرام آن دل بستگی کامل دارد و بسران

۱ - ماکزیمیلین روسییرا، وکیل دعای و نماینده مجلس کنوانسیون از مردان نامدار و مؤمن انقلاب فرانسه است که مدتی با ترور و وحشت بر کمیته امنیت عمومی حکومت مطلقه داشت و بعد از اینکه رقیبان سیاسی خویش را چون هیرت و دانتون بزرگ‌گیتین فرستاد خود نیز با تمام اقدار و سیطره که بر قوای حاکمه داشت در ژوئیه ۱۷۹۴ درست یک سال بعد از قتل مارا سقوط کرد و مانند هزاران قربانی بی‌نام و نامدار دیگر در میدان انقلاب اعدام شد. تاریخ، روسییرا را با وجود سفاکی بعلت تقوای سیاسی و درستکاری، معصوم و مردم فساد ناپذیر، لقب داده است.

فرقه با دیده تحسین و اعجاب مینگرد و برعکس با ما را افکار و اعمالش بشدت مخالف است بویژه محاکمه جنون آمیز لومی ۱۶ و پافشاری ما را در محکومیت وی شارلوت را سخت آزوده و عصبانی کرده بود. میزان ناراحتی روحی و بدبینی او باوضع زمان و جریانات حادثه‌های انقلاب از نامه‌ای که در روز ۲۸ ژانویه درست یک هفته بعد از آن فاجعه به یکی از دوستانش نوشته کاملاً هویدا است :

(دوست من : قطعاً شما هم از فاجعه هولناک خبر دارید و قلب شما هم چون قلب من از غیظ و نفرت لرزیده است. این فرانسه بیچاره ما است که گرفتار چنین شوربختیها شده و خدا میداند که این سیه کاریها کی و در کجا متوقف خواهد شد. تمام کسانی که ادعا دارند که میخواهند بما آزادی بدهند خودشان آزادی را کشته اند و در نظر من این مدعیان آزادی جز جلادانی نیستند . بیا ئید بر سر نوشت فرانسه گریه کنیم گمان میکنم اگر پادشاه میخواست میتواند شاه خوشبختی باشد و بر ملتگی که او را تا این حد میستود و می پرستید سلطنت کند) .

و همو بود که سرانجام از فرط تعصب و کین تصمیم گرفت . ما را ، راکه ام الفساد خونریزی میدانست یکشد تا بقول خود انتقام کینه توزیهای او را بملت فرانسه باز ستاند زیرا عقیده داشت که طبیعت ما را ، خونخوار را آفریده است تا فرانسه را بگورستانی سیاه و تاریک تبدیل کند .

شارلوت کورده - در اولین برخورد شارلوت دختری بزرگه، زیبا و دلربا بزبانی و عظمت یک مجسمه کار استاد ، نیرومند ، توانا و بالا افرشته باستواری و استقامت یک زن جوان شاداب و تندرست دهقانی ، صاحب گیسوانی بلند و سنگین برننگ شاه بلوط روشن که چون انبوهی از خوشه‌های گندم رسیده دوش و گردن فشنک او را می پوشاند و بشره صدقی رنگه چهره او ، از لطافت و سفیدی و پاکیزگی شیر ، و از رقت و سرخی هم رنگ گل سرخ ، و از نرمی و طراوت کرم مخمل و هلوی رسیده بر خودار بود و بگفته یکی از زنان معاصر لطافت و آب و رنگ و شفافیت پوست بشره او تا بحدی که سرخی گردش خون در زیر پوست و عروق موئین او بکوچکترین احساسی ظاهر میشد . نگاهش مضمومانه و پاک و فرشته آسا و در عین حال جذاب و گیرا چون طنین صدای او ، که گوئی دو گوشم باهنگ او است . بگفته پدرش قلب وی از آتش مقدس استقلال و آزادی روشن و شعله ور بود . افکار و اندیشه‌های او محدود و مستبدانه و آنچه راکه خودش میخواست و می اندیشید انجام میداد و هرگز کاری جز بفرمان عقل و اندیشه خود نمیکرد و در انجام و اجرای آن نیز هرگز تردید و تأخیر روانمیداشت . دارای خلق و خوی شایسته و مستعد و صاحب عزمی قوی و پی گیر ، و چون روحی ماجراجو داشت همواره پیشامدها و حوادث ناگهانی او را مجذوب میکرد هنگامه هر چه سخت تر و هراسناکتر علاقه و توجه او بیشتر ، لذا در آن رستاخیز خونین ، خواندن روزنامه‌های پاریس دل او را می لرزاند و بهیچان می آورد مخصوصاً ما را ی مخوف و اعمال ناهنجارش ، وقتی که می شنید یا در روزنامه میخواند : که این مرد سفاک با وجود مشکلات و ناخوشی، شادمانه در یک حمام خون نشسته و سختیها را پیشوا میکند و مبارز می طلبد و هر روز بر تعداد گاههای خون آلود انقلابی می افزاید تا هزاران تن دیگر را قربانی کند ، او از فرط غیظ و نفرت دچار سرگیجه میشد . اینک دست تصادف او را در سر راه مردانی قرار داده که دشمنان

بی‌امان و سوگند خورده ما را هستند و قهراً میتوانند برای او دوستان و فاداری باشند چگونه با آنان ملاقات کند ؟ بچه بهانه‌ای ؟ خیلی زود بهانه این ملاقات را پیدا کرد .

یکی از دوستان شارلوت بنام مادام آلکساندرین که سابقاً از اعضای برجسته کلیسای محلی بود از فرانسه مهاجرت کرده و در سوئیس از لحاظ مالی در تنگنا افتاده بود . از شارلوت خواست که او را در حل این مشکل یاری کند ، معلوم است دختر گمنامی چون شارلوت آنهم در گیرودار انقلاب که مرزها بسته و ارتباطات سیاسی و اقتصادی میان فرانسه و کشورهای مجاور گسسته شده بود نمیتوانست شخصاً در این مهم مداخله یا چاره جوئی کند و این بهترین بهانه بود برای ملاقات با نمایندگان فراری کنوانسیون . دختر جوان فوراً بمحل اقامت نمایندگان رفت و از مسیو بارباروس که بمثابة لیدر آنان بود تقاضای ملاقات کرد . با اینکه این دیدار در ابتدا کمی ناراحت کننده بود ولی بارباروس بزودی دریافت که با دختری جالب و جذاب طرف صحبت است لذا نماینده کنوانسیون باشگفتی قابل تحسین مصاحبت او را مفتنم شمرد و به سخنان او بدقت گوش داد ، ویرا دختری یافت زیبا خوش رفتار و با ظاهری و حالتی آراسته و شریف و پرهیزکار در کمال متانت آنچه را میخواهد و در دل دارد با صراحت بیان میکند . بارباروس پس از شنیدن سخنان شارلوت و تقاضای او اندکی مکث کرد و گفت :

همشهری عزیز ، من سخت میترسم ، زیرا میدانم که زیان سفارش يك نماینده تبعیدی درباره کسی که مورد حمایت شما است ، بیش از فایده آنست .

- آیا نمیتوانید به یکی از دوستانتان که نماینده مجلس است توصیه کنید ؟

- مسیو دوپره نماینده مجلس کنوانسیون شاید بتواند در این باره اقدام کند ولی بقیه من رفتن و او را ملاقات کردن اصلح است .

- رفتن به پاریس ؟

- بلی !

ناگهان چهره شارلوت از شنیدن این سخن تیره و درهم شد آیا ممکن است او در همین لحظه تصمیم خود را گرفته باشد ؟ معلوم نیست! شاید! ولی هر چه بود این موضوع مسلم است که شارلوت بعد از این ملاقات عزم سفر کرد و قبل از عزیمت پاریس نیز نمایندگان یاغی را چند بار ملاقات نمود و آنها نیز ضمن صحبت ، از مذاکره در خصوص ما را ی سنگدل وی - رحیمهای او کوتاهی نکردند و برای تحریک و تشویق او مخصوصاً بارباروس بکنایه و لحن مخصوصی میگفته : بدون يك ژاندارك جدیدوی يك منجی و آزاد کننده که قهراً باید از غیب برسد و کاری بکند و بدون يك معجزه منتظر ، کارفرانسه ساخته و فاتحه آن خوانده شده است .

در روزهای اول - در فرمای آخرین ملاقات با مسیو بارباروس ۲ و دیگر نمایندگان

۱ - در دوره انقلاب تمام عناوین و القاب در کشور فرانسه ملغی شده بود و مردم از بزرگ و کوچک یکدیگر را فقط (همشهری) خطاب میکردند . ۲ - شارلژان ماری بارباروس نماینده متنفذ مجلس انقلابی کنوانسیون از فرقه ژیرندن که در سال ۱۷۶۷ در مارس متولد و در سال ۱۷۹۴ در شهر برودو با کیوتین کشته شد در حالی که بیش از بیست و هفت سال نداشت و چنانکه ملاحظه میشود او و شارلوت کورده هر دو سال ۱۷۶۷ متولد شده اند و هم سن و سال بودند .

متحد فرقه ژیرندن برای خدا حافظی نزد چند تن از دوستان خود رفت و بانان گفت که قصد سفر دارد زیرا او تصمیم خود را گرفته بود تصمیمی که هیچکس از هدف آن خبر نداشت و برای اینکه مبادا بتواند از فاش شدن سر خود جلوگیری کند تصمیمی برخلاف آن بگیرد بجای خدا حافظی از پدر خود، سطور ذیل را نوشت تا چند لحظه قبل از سوار شدن بندوق پست بیندازد:

«پدر عزیزم من باید از شما اطاعت کنم با وجود این بی اجازه شما سفر کردم. من سفر کردم بی آنکه شما را دیده باشم زیرا که میدانم از آن دیدار برای من خاطره پردردی بجا خواهد ماند، بانگلستان میروم چون که گمان نمیکنم بتوان با خیالی آرام و خوشحال، مدت زیادی در فرانسه زندگی کرد هنگام عزیمت این نامه را برای شما فرستادم و وقتی شما آن را دریافت خواهید داشت که من در این سرزمین نیستم، طبیعت مانع شد از اینکه ما با هم خوش بخت زندگی کنیم، همچنانکه از خوش بخت زندگی کردن با دیگران هم مانع شده است. شاید برای وطن ما خیلی مشفق و مهربان باشد. خدا حافظ پدر عزیزم، خواهرم را از جانب من در آغوش بگیرید و مرا فراموش نکنید.»

شارلوت بعد از خدا حافظی با چند تن از دوستان و بخشیدن مقداری ائانه و لوازم زندگی خود بانان قصد کرد تا يك روز تمام در قلعه و خانه بیلاقی خانوادگی خویش در روستا بگذراند و برای آخرین بار در آئین مذهبی با حضور کشیشی که قسم نخورده باشد شرکت جوید. صبح روز سه شنبه نهم ژوئیه یعنی روزیکه قصد عزیمت داشت تمام کاغذها و نامه‌ها و هر چه که حاکی از ارتباط او با نمایندگان تبعیدی فرقه ژیرندن بود از میان برد. سپس لباس سفر پوشید و قدم از خانه بیرون نهاد، در آستانه در خانه با لوئی کوچولو پسرک نجار محله روبرو شد کارتن نقاشی خود را برسم یادگار باو هدیه کرد و گفت ایسن مال شما است میخواهم همیشه پسر خیلی عاقلی باشی، مرا در آغوش بگیر برای اینکه دیگر هرگز مرا نخواهی دید. کودک حس کرد، گونه‌اش از اشک تر شده از اشک چشم شارلوت، درموقعی که میخواست سوار شود. عده‌ای از کارگران را دید که بی خیال از همه جا دور هم جمع شده با ورق بازی می‌کنند بی اختیار با خویشتن زمزمه کرد: (شما بازی میکنید و نمیدانید که وطن در حال جان‌کندن است). برای اینکه نزدیکانش هیچگونه سوء ظنی نبرند، چمدان را قبلاً بعنوان سفر انگلستان بدقت حمل و نقل سپرده بود تنها بارباروس و نمایندگان فرقه ژیرندن میدانستند که او برای دیدن مسیو دوپره به پاریس می‌رود ولی احدی از قصد و غرض واقعی وی چیزی نمیدانست. در ساعت دو بعد از ظهر گاری ۱ مسافربری با آرامی در جاده خاکی میلرید و پیش میرفت مسافران شب را در بین راه توقف و استراحت کردند. فردا در تمام مدت روز زیر آسمان سربی رنگ، گاری بحرکت خود ادامه داد تا در عصر روز چهارشنبه بمنزلی رسید که می‌بایستی شارلوت پس از صرف شام دلچجانی که شبانه بیاریس میرفت کرایه کند. بقیه دارد

۱- نام وسیله نقلیه (guimburede) گمبارد است که بقارسی بکارهای چهار چرخه روپوش دار اطلاق میشد که سابقاً مسافر می‌بردند و اصطلاحاً با آنها کاری تجارتی میگفتند و در میان شهرهای ایران نیز متداول بود که البته يك وسیله سفر راحتی بشمار نمی‌آمد.